



دین و عرفان



امام خمینی و فلسفه

نویسنده: علی اکبر ضیایی

از جمله علل فلسفه‌ستیزی در آن زمان عدم آشنایی برخی از دانشمندان اسلامی و فقها با مسائل و دقت‌های فلسفه بوده است؛ ولی در عصر کنونی فقها و بزرگان دین با فلسفه و مسائل آن آشنایی دارند. همین امر سبب شده است که کسی را به علت آموختن فلسفه تکفیر و حتی سرزنش نکنند و دعوای بین فقها و فلاسفه به پایان رسد؛ گرچه در جای خود، به مخالفت تعداد معدودی از علما و انگیزه مخالفت آنان با فلسفه اشاره خواهد شد.^۱

از جمله علل فلسفه‌ستیزی انگیزه‌های سیاسی بود، مثلاً در روزگار امام محمد غزالی، مذهب کلامی اشعری رسمیت یافته بود و این امر منجر به کوبیده شدن مذهب عقل‌گرایی معتزله شد. البته نباید فراموش کرد که معارضة غزالی با فلاسفه، تنها وجهه سیاسی نداشت، بلکه انگیزه‌های عقیدتی نیز او را واداشت، تا به رد عقاید فلاسفه بپردازد؛ زیرا در زمان او فیلسوفانی پیدا شده بودند، که به نقل روایات چندان وقعی نمی‌نهادند، و سقراط، افلاطون و ارسطو را برتر از شریعت و دین خود می‌پنداشتند.

ظهور فلسفه اشراق از طرف دیگر، ارکان فلسفه مشاء را مورد حمله قرار داد. فلسفه اشراق بر مبنای کشف و شهود قرار دارد و فیلسوف اشراقی بعد از کشف در جستجوی برهان برمی‌آید.

سهروردی با نوشتن کتاب حکمة الاشراق بر سیر تکاملی فلسفه و به‌ویژه عرفان نظری تأثیر بسزایی داشت، از آن به بعد، حکمت اشراق به‌عنوان طرح مسائلی چون اصالت وجود و جمعیت آن مورد حمله مخالفان فلسفه قرار گرفت، تا اینکه صدرالمتألهین، ملاصدرا را شیرازی با استدلال‌های قوی، اساس آن را استوار ساخت.

ملاصدرا در عصری ظهور کرد که انحطاط و سقوط سیاسی و اجتماعی بر تمام نواحی دنیای اسلام سایه افکنده و آفاق عالم اسلامی در تاریکی شدید فرو رفته بود. او در عصری می‌زیست که آثار ترکنازی و حمله شانمانسوز منولان چنگیزی، که از بین رفتن کتابخانه‌ها و مدارس علمی را به دنبال داشت، هنوز باقی بود.

از طرفی دیگر وجود برخی از فقهای فشری، جو فکری و فرهنگی را برای حکیمان و فیلسوفانی چون محمدباقر حسینی استرآبادی معروف به میرداماد و ملاصدرا شیرازی، تنگ کرده بود. برخی از ایشان به آزار حکیمان پرداختند، و در پاره‌ای از مدارس، تدریس حکمت و فلسفه را ممنوع کردند.^۲

میرداماد از ترس عالمان دروغین، مقاصد خود را در عباراتی پیچیده بیان می‌کرد، تا از فهم غیر اهل حکمت به‌دور باشد.

در این دوره، ملاصدرا شیرازی بیشتر از دیگر فیلسوفان، از طرف مردم عصر خویش جفا دید. افکار صدرالمتألهین مؤسس «حکمت متعالیه» در عصر خودش، و بلکه در عصر شاگردانش آن طور که باید مورد توجه قرار نگرفت. وی در عصر شاه عباس صفوی حتی به اندازه یک طلبه عادی نیز ارج و منزلت نداشت، و نفوذ عالمان شرعی در آن عهد، آن قدر گسترده بود که عرصه را برای طرح افکار فلسفی ملاصدرا بسیار تنگ کرده بود. اگر عهد صفوی با نهفتن گروهی از صوفیان آغاز شد، اما دورانی نامساعد به حال

۱. مقدمه: اجمالی از تاریخ فلسفه اسلامی

فلسفه و تفکر فلسفی در تمدن اسلامی تاریخی کهن و پر از حادثه داشته است و سیر تفکر فلسفی در اسلام تا به امروز نیز ادامه دارد و همچنان ادامه خواهد داشت. طرح اندیشه‌های فلسفی از طرف فیلسوفان اسلام و بشیزه‌جویی برخی از متفکران، زمانی باعث اوج و رواج آرای فلسفی و زمانی دیگر سبب افول و طرد فلسفه از میان مباحث علمی بوده است.

گرچه فلسفه در دوران رشد و نمو خود - نهضت ترجمه و علوم یونان و انتقال آنها به جهان اسلام - به وسیله آرای ابویوسف یعقوب کندی معروف به فیلسوف عرب، ابونصر فارابی معروف به معلم ثانی و ابن‌سینا سیر تکاملی خود را می‌پیمود و بدین وسیله فلسفه یونانی به دست ابوالولید بن رشد، به نهایت رشد و شکوفایی خود در جهان اسلام رسید و هر یک از این فیلسوفان به نوبه خود درک مفاهیم فلسفه مشاء را برای مسلمانان میسر نمودند، لیکن ظهور آثاری چون تهافت الفلاسفه از امام محمد غزالی و رشف‌التصانیح از شیخ الاشراق سهروردی باعث به‌وجود آمدن رکود و وارد آمدن شر به‌های سنگینی بر پیکر فلسفه یونان برای نسل بعد از خود شد.

برخی احتمال داده‌اند که علت فلسفه‌زدایی و فلسفه‌ستیزی در آن عصر مسئله «یونانی‌مآبی» در پیش فلسفی فیلسوفان مشاء بوده است.^۱ این درحالی است که علوم چون هیت، طب، نجوم، ریاضیات و منطق نیز از یونان به جهان اسلام وارد شده بودند، ولی کسی متعرض این علوم نشده بود؛ بنابراین «یونانی‌مآبی» نمی‌تواند دلیل موجهی برای فلسفه‌زدایی باشد. غزالی نیز کتابی در منطق به نام معیار العلم نگاشت و این منطق، تقریری از منطق ارسطو و تأیید ضمنی آن بود. البته افرادی چون ابن‌تیمیه که به مخالفت با منطق و قوانین ثابت عقلی برخاستند، بسیار اندک بودند؛ بنابراین، کتاب ابن‌تیمیه به نام الرد علی المنطقین نتوانست بنیان مستحکم منطق ارسطو را متزلزل سازد.

تصوف و عرفان داشت؛ علت این نیز نفوذ و قدرت یافتن برخی از عالمان سطحی‌نگر و مخالفت ایشان با تصوف و فلسفه و حتی اهل اجتهاد بود که ثمره آن تکفیر ملاصدرا و هجرت او از حوزه علمی به کوهستان بود. ملاصدرا به صیغه غائل «او» شرح حال مظلومیتهای خود را بدین‌گونه شرح می‌دهد: «تحمیل آزارهای فراوان روزگار و اراذل، نامهربانی و بی‌عاطفگی مردم، مدتی مدید «او» را افسرده‌خاطر و محزون ساخت. قدر او در بین مردم حتی از یک طبله عادی هم کمتر بود.»^۱

در حال فلسفه و مخصوصاً حکمت متعالیه ملاصدرا همچنان مورد هجوم برخی از عالمان قشری بود، و طالبان آن از ابراز نظر درباره آرای فلسفی ملاصدرا خائف و نگران بودند. مطالبه و تدقیق آرای وی در میان بسیاری از عالمان دینی فضل دانسته نمی‌شد و چنین وضعی تا زمان تأسیس حوزه علمی قم ادامه داشت.^۲

۲. امام خمینی احیاگر فلسفه

الف. موقعیت فلسفه و مسائل اعتقادی در دوران جوانی امام

دوران جوانی حضرت امام خمینی با سخت‌ترین و حساسترین شرایط اقتصادی همراه بود. جریانهای انحرافی تجددگرایان، عرفان اباحی و مارکسیسم از یک طرف و تبلیغ فلسفه‌ستیزی و فلسفه‌زدایی از سوی برخی از مفرضان و جاهلان مقدس‌نما از طرف دیگر شرایطی بود که از همه طرف، مردم ایران را محاصره کرده بود.

وضعیت فلسفه در حوزه‌های علمی بسیار نامطلوب بود. حضرت امام خمینی (قدس سره) در این باره می‌فرماید: «وضع فلسفه هم به صورت امروز نبود، آقای شاه‌آبادی رحمت‌الله علیه می‌گفت: مرحوم آقا میرزا علی اکبر یزدی که یکی از فلاسفه بزرگ و مردی عالم و صادق و پرهیزکار بود، وقتی فوت کرد شخصی برای تعریف از او در منبر گفت: خودم دیدم که او قرآن می‌خواند.»^۳ لذا وضعیت فلسفه آن‌قدر بد بوده است که اگر کسی فلسفه می‌خواند و یا تدریس می‌کرده تکفیرش می‌کردند. امام خمینی (قدس سره) می‌فرماید: «وقتی به قم آمدم، آقا میرزا علی اکبر حکیم در قم بود و به تدریس فلسفه می‌پرداخت و در زمانی که حوزه علمی قم تأسیس شد، یکی از مقدسین گفته بود که بین اسلام به کجا رسیده است که در خانه آقا میرزا علی اکبر باز شد؟»^۴

امام (قدس سره) برای مبارزه با این جریانها دست به کاری اساسی زدند و آن تدریس درس فلسفه بود! تربیت شاگردان و فضلالی که بتوانند هر یک با مسلح شدن به سلاح فلسفه در مقابل این افکار پوچ و جریانات مخالف دین بایستند. این اولین اقدام حضرت امام (قدس سره) به‌شمار می‌آمد. گرچه در عصر امام خمینی (قدس سره) فیلسوفان بزرگ دیگری نیز در احیای تفکر فلسفی در ایران نقش مهمی را ایفا نمودند، اما ایشان به علت دارا بودن خصایصی منحصر به فرد، چون مرجعیت اعلی، رهبری سیاسی عالم تشیع، زعامت حرکت‌های اسلامی در جهان اسلام و تجلی مبارزه با تحمیل‌گرایی در دین، نقشی غیر قابل انکار در گسترش هرچه بیشتر فلسفه در ایران داشته‌اند.



در کتاب نهضت امام خمینی در این باره چنین آمده است:

«امام خمینی (قدس سره) تدریس کتب فلسفی را در سال ۱۳۱۷ ه. ق. که بیش از ۲۷ سال نداشت - آغاز نمود، لیکن دقت و احتیاط کامل را در انتخاب شاگرد و کتابی که باید مورد بحث قرار گیرد، می‌کرد و مقتید بود که در مجلس درس فلسفه ایشان افراد ساخته شده، فاضل و معتقد راستین شرکت نمایند با وجود این، با امتحان کتبی و شفاهی - که مرتب از شاگردان درس فلسفه خود به عمل می‌آورد - شاگردان را کنترل می‌کرد و اگر فردی شایستگی آموختن این علم را نداشت، از شرکت او در مجلس درس جلوگیری می‌نمود، چه بسا اتفاق می‌افتاد که می‌دید در مجلس درس افراد تاباب و کم‌جنبه شرکت چست‌اند - که ممکن است به انحراف و گمراهی کشیده شوند - از درس گفتن خودداری می‌ورزید و از مجلس درس خارج می‌شد، ضمناً هم‌زمان با تدریس فلسفه برای افراد شایسته و مورد اعتماد به طور خصوصی و سری بحثی از علوم عرفان نیز شروع کرد.»

ب. گسترش دامنه بی‌اعتقادی و بی‌دینی در ایران و مبارزه عملی امام خمینی علیه آن

دکتر رضا داوری در توضیح شرایط آن دوره و گسترش بی‌اعتقادی و بی‌دینی می‌گوید:

«خطری که متوجه دیانت شده بود صرفاً از ناحیه ماتریالیسم نبود و حتی شاید بتوان گفت که ماتریالیسم در اعداد بزرگترین خطرهای دین و دینداری نبود؛ بلکه دامنه بی‌اعتقادی، بی‌دینی از دامنه بسط ماتریالیسم خیلی وسیعتر بود و مخصوصاً در قلمرو بی‌اعتقادی گرچه ماده‌اش منطقی و منطقی‌ای بوده، اما صورت آن از غرب آمده بود و اتحاء و ظهورات متفاوت و متنوع داشت.»



در چنین شرایطی بود که از درس فلسفه حضرت امام خمینی استادان و بزرگانی برخاستند که هریک به سهم خود خدماتی فراوان به جهان دانش و فلسفه ارائه دادند از آنجایی که تدریس فلسفه ایشان در حوزه قم ادامه نیافت و بزرگانی چون مرحوم علامه طباطبایی به نشر و تعلیم فلسفه در حوزه قم پرداختند، حضرت امام (رحمة الله علیه) اهتمام خود را به دروس فقه و اصول، بیشتر کردند و به تربیت صدها عالم و مجتهد پرداختند.

بنابراین تربیت شاگردان فیلسوف و تأیید فلسفه در مناسبات و سخنرانیهای مختلف، سبب رواج فلسفه در حوزه علمیه قم و دیگر مراکز دینی و بتدریج ورود مباحث فلسفی به دروس معارف اسلامی دانشگاهها و اهتمام به حکمت متعالیه ملاصدرا و تدریس آن در کنار فلسفه غرب شد.

۳. فلسفه از دیدگاه امام

الف - فلسفه اسلامی

حکمت مشاء امام خمینی درباره شخصیت ابن سینا و آثارش می فرماید: «شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا از اهل بخارا است. پدرش بلخی بوده و زندگانی او و چگونگی تحصیل و تألیفاتش مشحون از عجایبی است که عقل را حیران می کند. کتاب قانون را در شانزده سالگی تصنیف کرده است. چنانکه نقل شده و می گوید: در سن ۲۴ سالگی که رسیدم فکر کردم که در جهان علمی نیست که من ندانم.

گویند الهیات و طبیعیات شفا را در هر روزی ۵۰ ورق تصنیف کرده بی مراجعه به هیچ کتابی»^{۱۰}.

امام در سخنرانیهایشان به بیگانگی مسلمانان از خود و فرهنگ و گنجینه های علمی خود و مجذوب و مهیوت شدن آنان به فرهنگ غرب اشاره می کردند و همواره از ابن سینا به عنوان افتخار جهان اسلام نام می بردند، مثلاً در تاریخ ۱۳۵۸/۶/۲۷ ش. ۰ در جمع رؤسا و سرپرستهای ادارات آموزش و پرورش تهران و شهرستانها چنین می فرماید:

«این طرف دنیا و این شرق هم جزو یک ممالک مترقی بوده است و ما به این حال رسانده ایم آن را، و غریبها ما را به این حال رساندند.

کتاب های شیخ الرئیس حالا هم شاید در دانشگاههای آنها تدریس می شود، استفاده از آن می شود. ما آن چیزی را که داشتیم، کنار گذاشتیم و آن چیزی هم که آنها داشتند، نتوانستیم پیدا کنیم»^{۱۱}.

فلسفه مشاء و منطق ارسطویی سر منشأ تحولات عظیمی در فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است. فارابی، ابن سینا و ابن رشد هریک به سهم خود در تبیین و شرح آن دو علم گرانبه، زحمات زیادی را متحمل شده اند.

مسلمانان در منطق ارسطویی، شارح و مبین بودند، اما در فلسفه از طرفی شارح و از طرف دیگر مبدأ افکار جدیدی مخصوصاً در مباحث فلسفه بالمعنی الأخص - الهیات - بودند و تفاوت بین مسائل مطروحه در فلسفه ارسطویی یا فلسفه اسلامی (حتی فلسفه مشاء) بسیار است امام در این باره می فرماید:

اصل و منشاء آن، اعتقادی بود که در غرب نسبت به انسان پیدا شده بود. بر طبق این اعتقاد، بشر خود متصدی زندگی و آینده خود است و همه چیز به سیاست و تدبیر او بستگی دارد؛ به عبارت دیگر، بشر دایره مدار موجود است. آثار این اعتقاد در سیاست و روابط و مناسبات اجتماعی در همه جای عالم به خوبی ظاهر شده، در کشور ما هم مخالفت با دیانت تحت عناوین تجدد و ترقی و گذشت از قرون وسطی و طرد عرافات و اوهام و اشیای مفسخر قومی و تجدید عظمت دیرین ظاهر شد.

برخی از این مخالفتها صریح بود و بعضی دیگر عنوان نقادی و اصلاح داشت. از ابتدای تاریخ اسلام تا کنون آسیهای بزرگی که به اسلام رسیده، از داخل و از ناحیه کسانی بوده که با دستکاری و تصرف در دین، سعی در ویران کردن بنای آن کرده اند و گاهی که به نام ترویج و تقویت دین، آن را به شرک و ضلال آمیخته اند، مدتها طول کشیده است تا کسانی از علمای دین متوجه فساد این قبیل القاط شده اند»^{۱۲}.

دکتر داوری بعد از بیان اینکه وهابیت و آرای کسروی با یکدیگر قرابت و نزدیکی خاصی داشت، به مبارزه امام خمینی (قدس سره) علیه این جریان خطرناک اشاره می کند و می گوید:

«در ایران هم کسروی و بعضی اشخاص دیگر مذہبیت مشابه با وهابیت را تکرار کردند. آرای کسروی مخلوطی از متورالفکری مبتذل شده قرون هیجدهم اروپا و بعضی از آرای وهابی که گرچه نام «پاکدینی» داشت، اما لامذهبی خشک پر از کج طبعی بود و چون این قبیل حرفهای توخالی در کسی نگرفت، یا اگر مؤثر شد اثر منفی و ویرانگر داشت، کسروی به عنوان یک پژوهنده بزرگ ظاهر شد.

غیر از کسروی، اشخاص دیگری حتی به نام دین و به نام شیخ بعضی حرفهای شیبه وهابیت زدند و این هر دو جریان به نام دین بوده و امکان داشت منشأ خطر و فساد بزرگ بشود. پاسخ دادن به این جریان مفسر را مرد بزرگ اسلام و رهبر انقلاب اسلامی و پیشوای مسلمانان و مستضعفان در کتاب کشف الاسرار (پاسخ به کتاب اسرار هزارساله) و در بعضی کتب دیگر به عهده گرفتند»^{۱۳}.

«مسائل فلسفی هم وقتی شما فلسفه ارسطو [را] که شاید بهترین فلسفه‌ها قبل از اسلام باشد ملاحظه می‌کنید، می‌بینید که فلسفه ارسطو با فلسفه‌ای که بعد از اسلام پیدا شده است، فاصله‌اش زمین تا آسمان است. در عین حالی که [فلسفه ارسطو] ارزشمند است، در عین حالی که شیخ الرئیس رابع به منطق ارسطو می‌گوید که تاکنون کسی نتوانسته، در او خدش‌های یا اضافه‌ای بکند، در عین حال فلسفه را وقتی که ملاحظه می‌کنیم، فلسفه اسلامی یا آن فلسفه قبل از اسلام زمین تا آسمان فرق دارد»^{۱۲}.

حکمت متعالیه: این حکمت که طریقه متعادل بین فلسفه مشاء و اشراق است، اولین بار به وسیله ملاصدرا مطرح شد. امام درباره این فیلسوف متأله چنین می‌فرماید:

«محمد بن ابراهیم شیرازی، بزرگترین فلاسفه الهی و مؤسس قواعد الهیه و مجدد حکمت مابعدالطبیعه. او اولین کسی است که مبدأ و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل ناپذیر بنا نهاد و اثبات معاد جسمانی با برهان عقلی کرد و خطلهای شیخ الرئیس را در علم الهی روشن کرد و شریعت مطهره و حکمت الهیه را با هم ائتلاف داد. ما با بررسی کامل دیدیم، هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن به مطالب بلند پایه او است. آری خودسرانه وارد مطالبی شدن که پایه‌های او بر اصولی پس بسیار و متفرق است، موجب سوءظن به اساطین دین و حکمت شود، تا آنجا که طعنهای صدرا را که با اشاره و معتزله است، از روی جهالت به مقصود او حمل بر حمله [به] دین و مشایخ آیین کنند»^{۱۳}.

البته باید توجه داشت، که منظور از تأیید فلسفه به عنوان یک علم مفیده آن نیست که تمام سخنان فیلسوفان را تأیید کنیم و اصولاً پیش فلسفی با چنین نگرشی به فلسفه مخالف است و حتی شخصیتی بارز چون صدرالدین شیرازی نیز از خطا و لغزش بدور نبوده و علاقه‌مندان به حکمت متعالیه نیز باید نقدی به این فلسفه بنگرند و از این طریق است که می‌توان نواقص علوم را رفع و به تکامل آن کمک کرد. اعتقاد و پیروی کورکورانه از هر فلسفه‌ای مخالف پیش فلسفی است. بنابراین، نگرش نقادی منصفانه به افکار متفکران بزرگ، سبب تکامل پیش تعقلی می‌شود و در عوض، کشیدن حصار تقدس به دور آنان، سبب رکود این پیش و در نتیجه رکود علوم انسانی می‌گردد. در واقع افکار متفکران همچون آبی است که حرکت و جنبش آن از صافیهای نقادان سبب زلالی بیشتر آن می‌شود.

گذر از حکمت متعالیه به مرحله کشف و شهود

با وجود اینکه امام خمینی ارزش بسیار والایی برای حکمت متعالیه که صدرالدین شیرازی آن را بنیان گذاشت قائل بودند، اما به آن نیز اکتفا نکردند و حکمت متعالیه را نیز مرحله‌ای از شناخت و مرحله بالاتر از آن مرحله کشف و شهود می‌دانستند.

گرچه ملاصدرا شیرازی بر اساس کشف و شهود و برهان یقینی، اساس



ارسطو

حکمت متعالیه را بنیان گذاشت، ولی آنچه به عنوان حکمت متعالیه در آثار وی چون اسفار الشواهد الربوبیه، المشاعر، العرشیه، مفاتیح الغیب و رسائل باقی مانده از وی مطرح شده، معارفی عقلی است که انسان از طریق تفکر در مضامین این آثار به آنها دست می‌یابد؛ اما تا وقتی که عقل به نور شرع متور نگردد و به مقام کشف و شهود نرسد، از حکمت متعالیه چیزی جز استدلالی خشک در نمی‌آید؛ زیرا عقل و حقایق حاصل از تعقل تا در معلوم خارجی فانی نشود، و از پرده حجاب خارج نگردد، به لب حقایق نمی‌رسد؛ زیرا عقل و صورت حاصل از عقل خود حجابی بین انسان و واقعیت است و شهود کامل وقتی حاصل می‌شود که شاهد در مشهود فانی شود. به صورتی که شاهد از سنگینی حمل مشاهده رها شود و فانی حقیقی به او دست دهد»^{۱۴}.

بنابراین، مقاله و تدقیق در کتب صدرالدین شیرازی، انسان را حکیم متأله نمی‌کند، بلکه برای رسیدن به این مرحله انسان باید از خویشتن بگذرد و در حق فانی گردد.

امام خمینی در تفسیر سوره مبارکه حمد بعد از اقامه پراهمینی درباره اسما و صفات الهی بر اساس حکمت متعالیه، در اهمیت کشف و شهود می‌گویند: «آنچه در فلسفه اعلی، نه فلسفه‌های متعارف، برهان اقامه کرده‌اند، همه آنها غیر از آن است که اولیا می‌یافتند و آنان با سیر و سلوک خود از منازل عرفانی گذشته و حقیقت این معارف را مشاهده می‌کردند»^{۱۵}.

بنابراین، حقایق برهانی و معارف فلسفی، مرحله‌ای از شناخت حقایق به شمار می‌آید و مرحله عالیتر آن سرازیر شدن این معارف از سیطره عقل به قلب انسان است؛ همان چیزی که اصطلاحاً به آن «شهود» گفته می‌شود.

مبارزه با فلسفه زندگی

از آنجایی که امام خمینی بر علوم چون فقه، اصول فقه، عرفان و کلام، فلسفه و تفسیر احاطه کامل داشتند، در کتب و سخنرانیهایشان از تمامی این علوم بهره می‌گرفتند و برای هر یک ارزشی به اندازه و مقام آن قائل بودند و اگر علم کلام و فلسفه و عرفان در مباحثی اشتراک دارند و هر یک از متکلمان

و سپس می‌فرمایند:

«بعضیها از مسائل فلسفی، که فلسفه با اینکه یک علم رسمی است، طوری رم می‌کنند که خیال می‌کنند یک ماری است. فیلسوف هم از عرفان اینطور رم می‌کند عارف هم همینطور بالاتر»^{۱۶}.

امام خمینی (قدس سره) با وجود اینکه اهمیت به‌سزایی برای فلسفه قائل بودند، ولی آن را هدف نمی‌شمردند، بلکه از نظر ایشان فلسفه وسیله‌ای برای شناخت حقایق وجود است^{۱۷}. و اکتانمودن به این مرحله نتیجه‌ای علمی برای فیلسوف و افزایش ایمان و حرکت به سوی تکامل انسانی و رسیدن به مرحله خلیفه خدا بودن را ندارد، بلکه فیلسوف بعد از درک حقایق هستی باید آنها را باور کند و به عبارتی ایمان بیاورد و این ایمان است که منشأ حرکت و تکامل انسان می‌شود.

عدم تعارض فلسفه با قرآن کریم

امام خمینی (قدس سره) استفاده‌های اخلاقی، ایمانی و عرفانی از آیات قرآن و نیز تطبیق برخی از براهین عقلی بر آنها را خارج از دایره تفسیر می‌داند و به همین علت، کسانی را که هرگونه استفاده عرفانی و اخلاقی از آیات قرآنی و تطبیق برخی از براهین عقلی بر آیات قرآنی را تفسیر به رأی می‌دانند، مورد هجوم قرار می‌دهند و به‌عنوان مثال به قضیه حضرت موسی (ع) و حضور اشاره می‌کنند و می‌فرمایند:

«اگر کسی از کیفیت مذاکرات حضرت موسی (ع) با خضر و کیفیت معاشرت آنها و چگونگی برخورد حضرت موسی با آن عظمت مقام نبوت برای به‌دست آوردن علمی که پیش او نبوده و کیفیت عرض حاجت خود به حضرت خضر به طوری که در [آیه] کریمه شریفه «هَلْ أَلَبَّتْكَ هَلَىٰ أَنْ تُسَلِّمَنِي مِمَّا سَمَلْتُ رُشْدًا» مذکور است و کیفیت جواب خضر و درخواستهای حضرت موسی، بزرگی مقام علم و آداب سلوک متعلم را که شاید بیست آدب در آن است، استفاده کند، این چه رابطه به تفسیر دارد تا تفسیر به رأی باشد؟ و بسیاری از استفادات قرآن از این قبیل است و در معارف مثلاً اگر کسی از قول خدای تعالی «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که جمیع محامد و اختصاص تمام ستایشها است به حق تعالی، استفاده توحید افعالی کند و بگوید از آیه شریفه استفاده می‌شود که کمال و جمال و هر عزت و جلالی که در عالم است و چشم احوال و قلب و محبوب به موجودات نسبت می‌دهد، از حق تعالی است و هیچ موجودی را از خود چیزی نیست! و لذا محمدمت و ثنا خاص به حق است و کسی را در آن شرکت نیست! این چه مربوط به تفسیر است تا اسمش تفسیر به رأی باشد یا نباشد! ای غیر ذلک از اموری که از لوازم کلام استفاده شود که مربوط به تفسیر به هیچ وجه نیست»^{۱۸}.

از آنجایی که اهل ظاهر از بکارگیری بیش تعقلی در تبیین آیات قرآنی به‌عنوان تأویل کتاب خدا یاد می‌کنند، امام خمینی در جواب آنان می‌گویند که چون اهل ظاهر و فیلسوفانی که از حکمت متعالیه بهره نبرده‌اند به عقل محدود خویش، اسرار دین را دریافته‌اند، آنان هستند که دچار تأویل آیات و



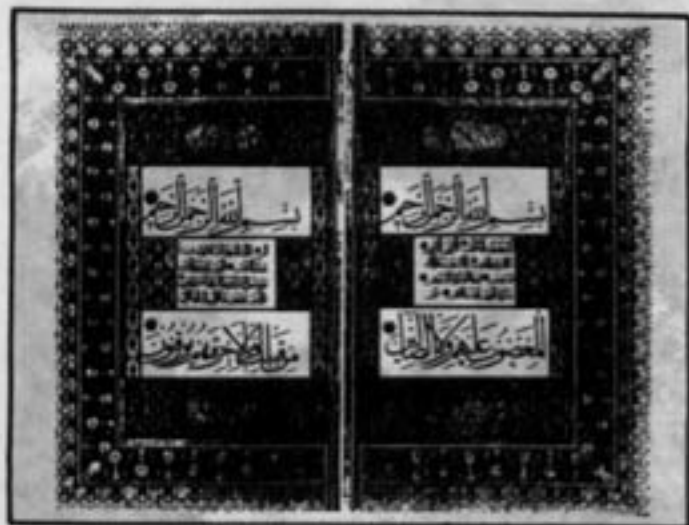
و فیلسوفان و عرفا به طریقه خود به آن مباحث پرداخته‌اند، ولی امام خمینی همچون صدرالدین شیرازی بین این علوم آنچنان پیوندی ایجاد کرده بودند، که به‌سختی می‌توان مرز بین آنها را دریافت، او همچون فیلسوفان عصر خویش از روزنه فلسفه و همچون فقها از روزنه علم فقه و همچون عرفا از روزنه عرفان به جهان نمی‌نگریست، بلکه او فیلسوفی عارف و عارفی فقیه و فقیهی مفسر و مفسری اصولی بود و در فقه همچون فقیه و در اصول همچون عالمی متبحر و در فلسفه، عرفان و کلام همچون حکیمی متأنه می‌اندیشید و در سیاست سیاستمداری حکیم بود. به همین گونه ایشان با فلسفه‌زدگی مخالف بودند و متأسفانه دانشمندان بسیاری در طول تاریخ، از یک روزنه به دنیای اطراف خویش می‌نگرند و دامنه علم موردعلاقه خود را تا دیگر علوم گسترش می‌دهند و این منشأ اکثر انحرافات اعتقادی است. آنجا که فیلسوف به جای تجربه به دنبال استدلال فلسفی می‌رود و دانشمندان علوم حتی، تجربه را از عالم حش به عالم تجرد و ماورای طبیعت گسترش می‌دهند و چون از طریق تجربه از اثبات عالم ماوراء الطبیعه - چون حقیقت باری تعالی و فرشتگان و عالم برزخ و احوال قیامت - عاجز می‌مانند، به انکار آن می‌پردازند.

امام خمینی در رة انحصارگرایی در هر یک از علوم بدین مضمون می‌فرمایند:

«هر (کسی) عملی را که یافته، ادراک کرده و خوانده است، همه کمالات را هم منحصر به آن می‌داند. فقیه خیال می‌کند غیر فقه چیز دیگری در عالم نیست! عارف هم خیال می‌کند غیر عرفان چیزی نیست! و فیلسوف هم خیال می‌کند غیر از فلسفه چیزی نیست! مهندس هم خیال می‌کند غیر از هندسه چیزی نیست. علم را فقط عبارت از آن می‌داند که با مشاهده و تجربه و امثال اینها باشد، این را علم می‌داند و مابقی را علم نمی‌داند. این یک حجاب بزرگی برای همه ما است. حجابهای زیادی است که غلیظتر از همه، همین حجاب علم است. یعنی آنکه (علم) باید با او راه پیدا کند، همان مانع می‌شود، این علمی که باید انسان را هدایت کند مانع از هدایت می‌شود. این علمهای رسمی همه همینطورند که انسان را از آنچه باید باشد محبوب می‌کنند، خودخواهی می‌آورند.»

احادیث صحیحہ شدہ اند. امام خمینی در اینکه حیات در تمام موجودات ساری است و جمیع موجودات حظوظی از عالم غیب که حیات محض است دارند، می فرمایند:

«این مطلب نزد ارباب فلسفه عالی با برهان و نزد اصحاب قلوب و معرفت به مشاهده و عیان ثابت است و آیات شریفه الهیه و اخبار اولیای وحی علیهم الصلاة والسلام دلالت تام و تمام بر آن دارد و محجوبین از اهل فلسفه عامه و اهل ظاهر که نطق موجودات را نیافته اند به تأویل و توجیه پرداخته اند. و عجب آن است که اهل ظاهر که به اهل فلسفه طعن زنیند که تأویل کتاب خدا کنند به حسب عقل خود در این موارد خود تأویل، این همه آیات صریحه و احادیث صحیحہ کنند، به مجرد آنکه نطق موجودات را نیافته اند، با آنکه برهانی در دست ندارند، پس تأویل قرآن را بی برهان به مجرد استبعاد کنند.»^{۱۹}



انسان را از مرحله اثبات تا مرحله شهود و معرفت قلبی بالا می برد، می فرمایند:

«اگر قرآن نبود، باب معرفه الله بسته بود إلى الأبد؛ و آن فلسفه یونانی یک باب دیگری است که در محل خودش بسیار ارجحند است؛ برای اینکه با استدلال ثابت می کند، نه معرفت حاصل می شود.»^{۲۰}

بنابراین، فلسفه یونان تا آنجایی که به بیان و اثبات معارف الهی و حقایق می پردازد، برای ما ارزش دارد، اما ارزش آن در دایره اثبات و قیاس است، نه شهود و درک و معرفت قلبی حقایق.

با این توضیح، دیدگاه امام (ره) درباره فلسفه غرب نیز روشن می شود. امام از طرفی به فلسفه دکارت می تازد و آن را در باب الهیات و مابعدالطبیعه سنت می داند و خودباختگی مسلمانان در برابر فلسفه غرب را مورد مذمت قرار می دهند و بیان می دارند: «برخی گمان کرده اند که اگر مملکتی در سیر طبیعی پیشرفت کرد، در سیر حکمت الهی نیز پیش قدم است»^{۲۱}؛ و از طرفی دیگر به نظر دکارت درباره اثبات بقای روح بعد از مرگ اشاره می کنند.^{۲۰}

این نوع برخورد امام با فلسفه غرب بیانگر دو مطلب است: اول این که وسعت فکری و معلومات پر دامنه حضرت امام (قدس سره) در زمینه فلسفه غرب را نشان می دهد. دوم این که آرای فلاسفه غرب در نظر برخی از خوانندگان در آن زمان، با اهمیت تلقی می شد و اثبات بقای نفس، آن هم از زبان غربیها برای آنان قانع کننده تر جلوه می کرد. بنابراین، مطالعه آثار فلاسفه غرب و دیگر متفکران جهان، در هر زمانی، برای دستداران فلسفه در حوزه های علمی و مراکز دانشگاهی امری ضروری است؛ اما نباید توجیه داشت که: اولاً: دانش پژوهان و دستداران فلسفه باید مبانی عقیدتی و فلسفی خود را قبل از ورود به مباحثی که گاه از مضامین غنی عقلی خالی نیستند، استحکام بخشند. ثانیاً: استادتانی به تدریس چنین افکار و فلسفه هایی بپردازند که به خفایای راههای عقلی و رموز مطالعات فلسفی قدیم و جدید آگاه باشند. ثالثاً: دستمایه ای فراوان از فلسفه غنی اسلامی که نتیجه صدها سال زحمت و تلاش پیگیر متفکران اسلامی است، برای خویشتن فراهم آوردند.

با وجود چنین شرایطی است که می توان از منافع فلسفه غرب و دیگر

ب: فلسفه غرب

امام خمینی در برابر فلسفه یونان موضع معتدلی داشتند. از طرفی از ارسطو به عنوان پایه گذار علم منطقی و از زحمات آن مرد بزرگ و خدماتش به جهان فلسفه و منطقی به بزرگی و عظمت یاد می کردند و درباره ارسطو چنین می گویند:

«ارسطو بن نيقوماخوس از اهل اسطاجرا از بزرگان فلاسفه جهان به شمار می رود و تعلیمات منطقی و قواعد علم میزان که پایه علمها است، رهین زحمتهای گرانبهای این مرد بزرگ است و از این سبب که بنیان تعالیم منطقیه کرد به معلم اول مشهور شد؛ و شیخ الرئیس اجمونه روزگار در پیش تعالیم این بزرگ مرد زانو به زمین زده و زمین ادب بوسیده و به گفت شیخ الرئیس تاکنون به قواعد منطقیه که ارسطو بنا نهاده، احدی را یاری اشکال نبوده و آرای متین او دستخوش نقض و ابرام نشد.»^{۲۰}

امام خمینی از ارسطو به بزرگی و گاهی از وی با عباراتی چون: فیلسوف عظیم الشان و حکیم بزرگوار، یاد می کردند.

و از طرف دیگر، فیلسوف الهی یونان، افلاطون را مورد تمجید قرار می دادند. امام خمینی درباره وی چنین می گویند: «او در باب الهیات آرای متین [و] محکم دارد که شیخ شهاب الدین حکیم اشراقی و صدرالمستأهلین فیلسوف شهیر اسلامی بعضی از آنها را مبرهن و مدلل کرده اند، مثل قول به مثل افلاطونی و مثل معلقه.»^{۲۱}

اما با وجود اعتراف آن حضرت به فواید فلسفه یونان، درباره زحمات مسلمانان و متفکران و فیلسوفان اسلامی می گویند:

«مسئله بحث، یک تحول علمی - عرفانی در عالم ایجاد کرد که آن فلسفه های خشک یونانی را که به دست یونانی ها تحقق پیدا کرده بود و ارزش هم داشت و دارد لیکن مبدل به یک عرفان عینی و یک شهود واقعی برای ارباب شهود.»^{۲۲}

امام خمینی (ره) بعد از بیان جایگاه والای قرآن کریم و اینکه قرآن،



یاورقیها

شاید همیشه باقی بماند. در این باره باید گفت که همیشه شواهدی
پاورقیها

۱. نگاهن به موقعیت و سیر فلسفه در تمدن اسلامی، کیهان اندیشه، مرداد و شهریور ۱۳۶۷ ه. ش، شماره ۱۹ و همچنین «طلل پیدایش تهاق الفلاسفه»، فصلنامه پیشین، از نجیب مایل هروی، بهمن و اسفند ۱۳۵۶ ه. ش، شماره ۱۰، ص ۱۰۰-۱۰۱.
۲. کیهان اندیشه، شهریور ۱۳۶۹ ه. ش، ۱۹، ص ۸۰. «تذکره اهل بیت» از محمد تقی باقری.
۳. علی اصغر سلطی، تاریخ فلاسفه ایران، تهران، ۱۳۸۲ م، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.
۴. اسطرلاب ۱/ ص ۱۷۶، ری، ۱۳۶۷ ه. ش.
۵. تراکی: «لوامع العارفين فی احوال صدرالمطهرين» محمد خواجوی، تهران ۱۳۰۸ ه. ق. همچنین تراکی: «تلمیذی به فلسفه صدرالدین شیرازی» عبدالعظیم مشکوة اللطیفی، تهران، ۱۳۸۲ م.

۶. صحیفه نور، ج ۱۸/ ص ۸۰، ۷۹، قسمتی از فرمایشات امام خمینی در جمع اعضای شورای عالی تبلیغات اسلامی در تاریخ ۱۳۶۲/۷/۲ ه. ش. و نیز نگاه کنید به: تفسیر سوره مبارکه حمد، تألیف امام خمینی، به کوشش علی اصغر رضائی شلمالی، تهران، ۱۳۶۲ ه. ش، ص ۲۱.

۷. امام خمینی، تفسیر سوره مبارکه حمد، ص ۲۱.

۸. دفاع از فلسفه، تهران، ۱۳۶۶ ه. ش، ص ۱۱، ۱۲.

۹. همان جا، ص ۱۸، ۱۷.

۱۰. کشف الاسرار، ص ۳۵.

۱۱. صحیفه نور، ج ۹/ ص ۱۶۰.

۱۲. صحیفه نور، ج ۱۸/ ص ۱۹۰، ۱۹۱، بیانات امام خمینی در دیدار با مسئولان جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۳۶۲/۱۰/۱ ه. ش.

۱۳. کشف الاسرار، ص ۳۶.

۱۴. لوامع العارفين، تألیف محمد خواجوی، ص ۳۰.

۱۵. تفسیر سوره مبارکه حمد، ص ۲۳.

۱۶. آداب الصلاة، امام خمینی، ص ۶۹.

۱۷. همان جا، ص ۳۸.

۱۸. همان جا، ص ۱۲۰، ۱۲۱.

۱۹. همان جا، ص ۲۸۱.

۲۰. کشف الاسرار، ص ۳۶.

۲۱. همان جا، ص ۳۳.

۲۲. صحیفه نور، ج ۱۷/ ص ۲۵۰، بیانات امام خمینی در جمع رؤسای جمهوری، مجلس شورای اسلامی و دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۳۶۲/۲/۲۱ ه. ش.

۲۳. صحیفه نور، ج ۱۷.

۲۴. کشف الاسرار، ص ۳۶.

۲۵. همان جا، ص ۳۷.

۲۶. کشف الاسرار، ص ۳۷.

۲۷. همان جا، ص ۳۷.

۲۸. همان جا، ص ۳۷.

۲۹. همان جا، ص ۳۷.

۳۰. همان جا، ص ۳۷.

۳۱. همان جا، ص ۳۷.

۳۲. همان جا، ص ۳۷.

۳۳. همان جا، ص ۳۷.

۳۴. همان جا، ص ۳۷.

۳۵. همان جا، ص ۳۷.

مکاتیب استفاده کرد و از مضرات آنها دوری نمود. امام خمینی (قدس سره) در پاسخ به کسانی که علمای اسلام را به زیر پا گذاشتن حکم خرد متهم می کنند، می فرماید: «مگر همین دستداران نیستند که این همه کتابهای فلسفه و کلام نوشته اند و در تمام مسائل فلسفی و کلامی که از هزاران فزون است، از روی نور خرد و روشنی چراغ عقل سیر کرده اند؟ مگر همین بزرگان آیین نیستند که حتی در فقه هم یکی از دلایل را عقل می دانند؟ تمام مسائل فلسفه و بیشتر مسائل کلام و بسیاری از مسائل اصول پایه اش به روی خرد است».

امام خمینی به خودباختگان و شیفتگان فلسفه غربی، که اصول و مبانی اعتقادی اسلام را به اندازه نامهای پرآب و تاب فلاسفه غرب و اصطلاحات فرنگی ارجح می نهند، چنین می فرماید:

«کتابهایی که در این نیم قرن نوشته شده است، استهزاء صاحب کتابها همه به حرفهای غربیها هست. اگر یک مطلبی را می خواهند بگویند، دنبالش می گویند: این را هم چه کسی گفته است، یکی از فلاسفه غرب را اسم می بردند».

امام (قدس سره) در دنباله فرمایشهای خود می گویند: «فلاسفه غرب الآن هم محتاج به این هستند که از فلاسفه شرق [مطلبی را] یاد بگیرند».

باید توجه داشت که تعارض مباحث فلسفه غرب بی فایده نیست؛ چه متفکران غربی نیز به رشد و پختگی برخی از مسائل فلسفی کمک شایانی کرده اند که برخی از آنها در فلسفه اسلامی مطرح نشده است، لیکن تمام سخن در این است که خودباختگی در برابر فیلسوفان غربی، موجب پس رزش جلوه دادن سرمایه های فکری و عقیدتی اسلام و ضدها کتاب فلسفی ارزشمند می شود.